

در آستانه میلاد حضرت علی (ع) و روز پدر، انتشارات امیرکبیر کتاب دیگری از مجموعه آثار دکتر مرضیه محمدزاده، با موضوع زندگی فرزندان امام علی (ع) را منتشر کرد. مرضیه محمدزاده، نویسنده و پژوهشگری است که تاکنون آثار و مقالات بسیاری در حوزه دین و تشیع منتشر کرده است. او دانش‌آموخته رشته‌های تاریخ و تمدن ملل اسلامی و مردم‌شناسی و مدرس دانشگاه مذاهب اسلامی است. این

### «فرزندان امام علی (ع)» منتشر شد

کتاب حاصل پژوهش‌هایی است که محمدزاده در حین نگارش کتاب «علی بن ابی‌طالب صالح‌المؤمنین» آنها را جمع و تدوین کرده است. این کتاب، در دو فصل به بررسی زندگانی فرزندان امام علی (ع) از فاطمه زهرا(س) و فرزندان امام علی (ع) از سایر همسران‌شان می‌پردازد. حب و بغض و تعصب نویسندگان سیره‌ها و تواریخ دینی، اغلب رسیدن به برداشتی نزدیک به حقیقت را مشکل می‌کند. با وجود

این، نویسنده تلاش می‌کند با مراجعه به منابع متعدد، تجزیه و تحلیل و بررسی عمیق استنادی، زندگانی فرزندان امام علی (ع) را از جهات و ابعاد مختلف بررسی و روایت دقیقی از سرگذشت آنان ارائه کند. فرزندان امام علی (ع)، چهارمین کتاب دکتر مرضیه محمدزاده در انتشارات امیرکبیر، در ۲۵۰ نسخه و ۴۵۰ صفحه منتشر و در کتابفروشی‌ها توزیع شده است. / جام جم



گفت‌وگوی «جام جم» با محمد رحمانی برگزیده جایزه جلال آل احمد در بخش مستندنگاری

# وحیدافراخته یک شیطان واقعی بود

پژوهش متمرکز شدم تااین کتاب منتشر شد.

**۱۳۶۶** به چه اسناد خاصی دست پیدا کردید و این کتاب چه ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد درباره این شخصیت را برای مخاطب روشن کرده است؟

گام بعدی این است که فضای ذهنی و سیر مطالعاتی افراخته چه بوده است؟ تا قبل از دستگیری، ادبیاتش چگونه بوده و چه عواملی باعث تغییر ایدئولوژیک او می‌شود؟ چرا و با چه انگیزه‌ای در عملیاتی شرکت می‌کند که در آن آمریکایی کشته می‌شود، در کنار آن خیلی از افراد رهگذر هم کشته می‌شوند. اینها را چگونه توجیه می‌کرده‌اند؟ به همه این موارد به تفصیل پرداخته‌ام و بعد از دستگیری او را هم مفصلا بررسی کرده‌ام. آیا او واقعا با دوتا سیلی شکسته است؟ در کتاب هست که این فرد قاشق داغ می‌کرده است و روی گوشت پایش می‌گذاشته تا مقاومتش در برابر شکنجه زیاد شود یا این که افراد سازمان عادت داشته‌اند که به هم کابل برزند تا قدرت‌شان در برابر شکنجه بیشتر شود. آیا چنین فردی فقط بادوناسیلی شکسته است؟ این فرد شکنجه‌هایی که خودش روی خودش اجرا می‌کرده، بدتر بوده است. غیر از ماجرای شکنجه، اتفاقات دیگری افتاده است. به این مورد بسنده نکردیم و مورد دیگری به نام احمدضارکیمی را پیدا کرده‌ام که این فرد، نه تنها افراخته را در زندان تجربه کرده بلکه بخشی از مصاحبه با افراخته باقلم اوست. او هم بریده است و ما برای اولین بار وی را پیدا کردیم و چون دیگر شرایط امنیتی که از ساواک بترسد وجود ندارد، با او مصاحبه کرده و این تجربه را به نوعی از زبان احمدضارکیمی بازخوانی کرده‌ام. به همین دلیل کتاب تنها به سند محدود نیست، بلکه ده ها گفت‌وگوی تولیدی دارد که برای همین کتاب تولید شده است.

**۱۳۶۷** در کارنامه کاری برخی دیگر از نویسندگانی که آثارشان به دآوری‌های جشنواره رسید، سابقه روزنامه نگاری دیده می‌شود. شما هم با روزنامه نگاری شروع کرده‌اید. چقدر این سابقه به کار شما در نگارش این کتاب آمد؟

من همه چیز را از دوره روزنامه نگاری ام دارم. اکثر ارتباطاتم با کسانی که در کتاب با آنها گفت‌وگو شده، از دوران روزنامه نگاری ام آغاز شد. البته در آن دوره هم هیچ وقت خبرنگار نبودم و از ابتدای دنبال موضوعات عمیق بودم. یعنی این که همیشه خودم را به سمت ویژه نامه های نوروزی یا پایان ماه برده‌ام و اگر صفحه‌های هم گرفته‌ام، به صورت هفتگی بوده است؛ چرا که می دانستم اگر خودم را درگیر روزمرگی کنم، نمی توانم کار عمیق تولید کنم. من یک جایزه مصاحبه هم در جشنواره مطبوعات برنده شده‌ام ولی از یک جایی احساس کردم، ا قناعم نمی‌کند. از طرف دیگر روزنامه نگاری در شیوه نوشتن هم به من کمک کرد. در گزارش نویسی شما باید مخاطب تان را با خود همراه کنید، از

تیتز تا متن باید این اتفاق بیفتد. از عنوان کتاب تا متن شما این تأثیر را می بینید. متن کتاب هم پر از میان تیتز است. این گونه نیست یک عنوان سرصفلم بگذارم و بعد پشت سر هم مطلب بیآورم بلکه سعی کردیم بخش ها را خرد کنیم و برای هر بخش، تیتز اصلی و میان تیتز داشته باشیم که کتاب را جذاب تر کند و سبک کار را هم اگر دقت کنید، مانند کار گزارش نویسی مطبوعاتی سعی کردیم اسناد مهم و درجه اول را در ترفوتگی های متن بیآوریم. در کتاب ۱۰۰ مصاحبه و ۲۰۰ سند نداریم که پشت سر هم آورده شود بلکه همه اینها در هم ادغام شده و به صورت یک گزارش تفصیلی کار شده است و مخاطب وقتی کتاب را می خواند از این که ۲۰ یا ۳۰ صفحه با یک سند مواجه باشد، خسته نمی شود. در مطبوعات شما وقتی یک شخصیت را مطرح می کنید، ابتدای مصاحبه و در لید مطلب، مخاطب را با آن شخصیت آشنا می کنید. ما این کار را با استفاده از باورقی ها انجام داده ایم، یعنی هر شخصیتی که مطرح شده، برای مخاطبی که شاید او را نشناسد، یک پارو قری برای معرفی آمده است. یک جنبه آخر هم هست که دوره روزنامه نگاری به من کمک کرد. آشنایی دوستانی که قلم مرا دوست داشتند با نوشته هایم باعث شد اولین مشتری های من همین افرادی باشند که در دوره فعالیت مطبوعاتی مرا می شناختند و همین افراد مبلغان ثانوی این کتاب شدند و همین طور این کتاب سینه به سینه تبلیغ شد و استقبال خوبی از آن شد. برای یک کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای که نزدیک به نیم میلیون تومان قیمت دارد، چهار چاپ کتاب طی نزدیک یک سال فروش قابل توجهی است.

### بزرگ ترین پاشنه آشیل این کتاب، قیمت آن است. شما اگر به نهاد کتابخانه های عمومی کشور مراجعه کنید متوجه می شوید که حتی یک جلد کتاب را از این کتاب را نخریده است. هیچ نهاد دولتی دیگر هم این کتاب را نخرید. این را می گویم و ناسپاسی نمی کنم. این کتاب را هر کسی مستقیم و با پول خودش تهیه کرده است. من همه این کتاب ها را خودم شخصا فروختم؛ چرا که انتشارات ایران از زمانی که آقای روزی طلب به مؤسسه ایران آمده است، احیا شده و مدت ها فعال نبوده است. این انتشارات، توزیع ندارد، یعنی اگر همین امروز به خیابان انقلاب سر بزنید، می بینید تنها یکی دو کتابفروشی کتاب مرا دارند؛ چون من خودم به تمام کتابفروشی های سرزده ام و تنها دو کتابفروشی کتاب را خریدند. یک قانون هم گذاشتم خودم به صورت امالی به کتابفروشان داده بودم. من چون عمرم رایای این کتاب گذاشته بودم و با خودم گفتم قرار نیست که فقط یک عنوان کتاب به نامم منتشر شود، بلکه باید این کتاب خوانده شود، تصمیم گرفتم از طریق صفحه خودم در فضای مجازی کتاب را تبلیغ کنم و دوستان هم استقبال کردند و کتاب را خریدند. یک قانون هم گذاشتم و گفتم اگر کتاب را خریدید و آن را دوست نداشتید، یک صفحه نقد برای کتاب بنویسید و من پول تان را کامل پس می دهم، چرا که معتقدم کسی که واقعا کتاب را دوست داشته است، باید آن را بخرد. خیلی هم برکت داشت، چرا که حتی یک مورد هم نداشتیم که کسی بگوید کتاب را دوست نداشته و پولش را پس بدهم. بعضی از این افراد اصولا کتابخوان نبودند، بلکه از طریق فضای مجازی راغب شده بودند کتاب را بخوانند و جذب آن شدند، چرا که ما فقط به ماجرای ترور نپرداختیم بلکه به عشق، انسانیت و بالاپایین شدن این فرد هم پرداختیم و نه فقط به زندگی او بلکه به زندگی تعداد زیادی دور و بر او هم پرداخته شده است. برای مثال برای اولین بار ما در مورد مجید شریف واقفی، کلیشه شکنی کرده و گفته ایم، او هم یک فرد دیگر را با این مدل به قتل رسانده است. گرچه خیلی ها دوست نداشتند این حرف زده شود اما این حرف را به صورت مستند نوشتیم.

**۱۳۶۷** بازخورد منفی هم داشتید؟ چه از خود سازمان یا هوادارانش یا از طرف منتقدان؟

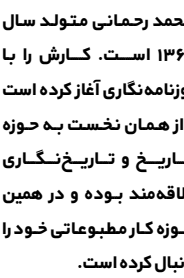
ما ذره بین گرفتیم و به دنبال منتقدانی بودیم که در نشست های نقد و بررسی کتاب را نقد کنند، چرا که من معتقدم تندترین نقد ها هم هدیه است. ما دو منتقد پیدا کردیم که یکی از این منتقدان آقای خوشبختیان بود و



می گفت سن تویه این حرف ها نمی خورد و وقتی این قدر آدم قدیمی تر هست، تو چرا درباره سازمان نوشته ای؟ که به نظرم نقد اثر نبود و بیشتر به شخص بود. عزیز دیگری در نمایشگاه کتاب نقد کرده بود که چطور این سندها را به تو داده اند، ولی اگر ما بخواهیم به ما نمی دهند؟ معلوم است که رانتی بوده است. البته من توضیح دادم، این گونه نبوده که من بروم مرکز اسناد و بگویم این سندها را به من بدهید و آنها هم بدهند. من ده ها گزارش و مصاحبه در حوزه امنیت داشته ام و یک اعتماد اولیه کسب شد. کسی که یک هابیر مارکت دارد از روز اول هابیر مارکت تأسیس نکرده است، بلکه اول بقالی داشته و بعد توسعه داده است. من کارگر زاده ام، پدرم نه روحانی برجسته بوده و نه سردار. به این حوزه علاقه داشته ام و این قدر کار کرده ام که در این حوزه اعتمادی به دست آورده ام. خیلی از این سندها را خریده ام و خیلی های شان هم متعلق به آرشو شخصی شخصیت های مختلف بوده و بخشی از آنها را هم مرکز اسناد براساس پروتکلی که دارد و در اختیار همه می گذارد، در اختیار ما قرار داده است. شما همین امروز از هر دانشگاهی نامه ای به مرکز اسناد انقلاب اسلامی ببرید، آرشویشان را در اختیار تان قرار می دهند و یک تعرفه هم دارند که می توانید آنها را انتخاب کنید که آنها را به شما می فروشند. این یک چیز طبیعی است و نمی دانم چرا بعضی ها پیچیده اش می کنند؟ ما از طریق مرحوم حسینیان نامه ای به وزارت اطلاعات زدیم که پرونده این فرد را که سال ۵۴ اعدام شده است، در اختیار ما قرار بدهید اما یک صفحه اش را هم در اختیار ما قرار ندادند اما در مورد واکنش سازمان، افراد شناخته شده ای که در طول زمان از سازمان جدا شده اند، واکنش نشان دادند. مثلاً آقای ایرج صادقی در جلسه ای رسانه ای که نور اویدیونی اش هم هست، می گوید تا گری رژیم کتابی درباره وحیدافراخته نوشته است که به تاگی من آن را خوانده ام و بعد از ۵ سال فهمیدم این چنین اتفاقی درباره شریف واقفی افتاده است و بعد ما چرا راشرح می دهد. یعنی آنها هم می گویند کتاب دانش جدیدی به ما اضافه کرد. چون من برای پیدا کردن یک سند گاهی ماه ها جست و جو می کردم چرا که این کار برای من عشق بود و از این کار لذت می برم و گرنه من که دنبال جایزه جلال نبودم و رفیقانه ۹۰ کتاب را فرستادم و حتی اگر جزو نامه ها بود هم برایم کفایت می کرد. البته خود سازمان کتاب را با یکوت کامل کرد چرا که این کتاب اساسا ریشه های سازمان را می زند و چون نمی توانند جواب بدهند یا بگویند اینچایش مستند نیست یا جرت است، همه منابع را مستقیم آورده ایم، بنا براین نمی توانند جواب بدهند برای همین بایکوت می کنند.

**۱۳۶۷** در فیلم «سایور» به کارگردانی پرهوز شعبی، به زندگی وحیدافراخته به عنوان یک شخصیت جنینی اشاره شده است. ولی وقتی کتاب را می خوانیم، به نظر می رسد این شخصیت قابلیت تبدیل شدن به قهرمان یک اثر مستقل سینمایی را دارد. نظر شما چیست؟

چند وقت پیش در نشست نقد و بررسی فیلم «صد» به آقای ربیعی کارگردان فیلم، درباره نقاط ضعف تاریخی این فیلم گفتم البته من خودم کلا مدافع ساخت فیلم درباره رویدادهای تاریخی هستم اما نمی توانم درمقام یک تاریخ پژوه، نقطه ضعف تاریخی اثری را بیان نکنم. ایشان گفت وقایع واقعی، ظرفیت تبدیل شدن به درام را ندارد. درپاسخ، عرض می کنم شما مسلط به تاریخ نیستید و گرنه خیلی از وقایع تاریخی درام های قدرتمندی دارد. البته این حق برای هر نویسنده سینمایی محفوظ است که تخیلی را هم به واقعیت اضافه کند اما این که فاصله از وقایع تاریخی کیلومتری باشد، قابل قبول نیست. البته چون خودم کمی سینما هم خوانده ام بگویم، این که از شخصی یک داستان بنویسید که از پایه، تخیلی باشد و بخش کمی از وقایع تاریخی به آن اضافه شود، خودش برای زائر خاص است. براساس کتاب وحید افراخته نه تنها یک اثر، بلکه می تواند کارهای متعدد نمایشی ساخته شود. مثلاً می توان درباره لیل و لیل مردیان که یک شخصیت عجیب و غریب است، به صورت مجزا فیلمی ساخت. زندگی او یا خود وحید افراخته اگر به فیلم سینمایی تبدیل شود، چه کسی می گوید درام ندارد؟ فردی که این قدر زندگی اش بالا و پایین شده است، عاشق مردم است، لباسش را در سرمای زمستان از تن در می آورد و تن یک بچه می کند، چطور به یک قاتل تبدیل می شود؟ شما دنبال شخصیت های خاکستری هستید؟ جوکر تراز وحیدافراخته داریم؟ وقتی زندگی او را می بینم، او جوکر واقعی است، یک آنانیست هم هست؛ کتاب درام کم ندارد برای مثال وقتی ساواک با یک خانواده رجوع می کند و می گوید همه افراد سازمان حکم اعدام گرفته اند، شما که در پیروی صاحب فرزند شده اید، او را معرفی کنید، ما متضمن



آرش شفاهی

آکره فرهنگ و هنر

علاقه به تاریخ باعث شده او چند سال پیش، همه وقت و انرژی خود را صرف پژوهش در این حوزه کند. مودی که او برای مطالعه انتخاب کرده، «وحید افراخته» است. رحمان افراخته با نام سازمانی وحید، همان کسی است که پس از انجام چند عملیات ترور به دستور سازمان مجاهدین خلق ایران، دستگیر شد و در زندان دچار فروپاشی کامل شد. او ضمن همکاری گسترده با ساواک حتی به شکل همکاری مستقیم با بازجویان و با لو دادن گروه زیادی از اعضای این سازمان باعث شد، ضربه بزرگی به این گروه مسلح وارد شود و شکفت این که با همه همکاری هایی که افراخته با ماموران امنیتی رژیم شاه کرد، سرانجام به دلیل اصرار آمریکایی ها بر اعدامش، نتوانست از مرگ رهایی یابد. زندگی سراسر درگیری و پرفراز و نشیب این شخصیت، محمد رحمانی را جذب پژوهش درباره زندگی این عضو اعدام شده سازمان کرد. حاصل سال ها تلاش او، کتاب قطوری شده است به نام «من اعتراف می کنم، زندگی و زمانه وحید افراخته». این کتاب در شانزدهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد به عنوان کتاب برگزیده در بخش مستندنگاری انتخاب شد و جایزه ۳۰۰ میلیونی این رویداد ادبی را کسب کرد. درباره این کتاب، این جایزه و فعالیت های این نویسنده جوان در حوزه مستندنگاری گفت وگویی تفصیلی با او انجام داده ایم که می خوانید.

**۱۳۶۷** چه شد که برای پژوهش سراغ یک شخصیت سیاسی برجالتش مانند افراخته رفتید؟

وقتی جوان تر بودم، وقتی در کتاب ها اسناد را بررسی می کردم، نام وحید افراخته را زیاد می دیدم و همه جا از او به عنوان یک شخصیت منفی و یک خائن یاد می شد. اولین سؤالی که به ذهنم رسید این بود که مگر این آدم چه کرده است که به یک شخصیت خائن تبدیل شده است و دیگر این که که به چه کسی خیانت کرده است؟ همچنین این سؤال برایم مطرح شده بود که دفاع این فرد از خودش کجاست؟ چون به هر حال دفاع هر کسی را که اتهامی خورده است، باید شنید. شروع کردم به مطالعه جسته و گریخته و دیدم درباره شخصیتی به این اهمیت که در بسیاری از رویدادهایی که نقطه عطف در فرآیند مبارزاتی ایران محسوب می شود، نامش هست و هیچ مطلب جدی و منسجم و حتی غیرمنسجمی وجود ندارد. این درحالی است که تغییر ایدئولوژیک و وقایع بعدی به نام وحید افراخته گره خورده است و حتی رد پای او را تا وقایع دهه ۶۰ می توان پیگیری کرد. من چون خانه اولم مطبوعات است، شروع به نوشتن مقاله ای تفصیلی درباره این شخصیت کردم اما بعد به این نتیجه رسیدم که نمی توان در یک مقاله حتی مقاله ای مفصل حق مطلب را دربارہ این آدم به جا آورد. به همین دلیل شروع کردم دامنه پژوهش را گسترده تر کنم. بنابراین موضوع برای من یک علاقه مندی شخصی بود نه یک سفارشی. یاد هست برای اولین بار که به مرکز اسناد انقلاب اسلامی مراجعه کردم، هنوز ۲۰ سالم نشده بود. دوستان گفتند هنوز برای شما زود است و بروید بیشتر مطالعه کنید. از همان زمان کار جمع آوری اطلاعات و اسناد را شروع کردم و بعد سه سال به صورت یک کار حرفه ای روی این

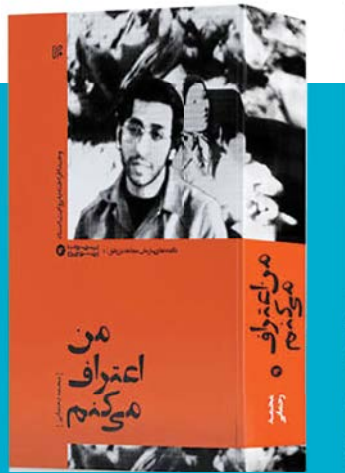
### داوران شجاعت به خرج دادند

کتاب سال ۹۶ تمام شده بود و ما سال ها منتظر چاپ آن بودیم، ولی به دلایل مختلف ازجمله این که افرادی دوست نداشتند کتاب منتشر شود، این کار صورت نمی گرفت. جا دارد به این موضوع اشاره کنم که اگر این داوران با این نوع نگاه آزادی که دارند نبودند، کتاب در جایزه جلال دیده نمی شد. من ارتباط مستقیمی با این داوران نداشتم اما آثارشان را خوانده بودم و این نگاه آراذگی در کتاب های شان دیده می شود. مثلاً آقای گلعلی بابایی که از فرماندهان شاخص دفاع مقدس بوده است که البته خودشان دوست ندارند به ایشان سردار بگویم، چرا که وجه نویسندگی شان بسیار پرزنگر است. او زندگی اش را وقف دفاع مقدس کرده است اما وقتی اثری را که درباره دفاع مقدس نوشته است مرور کنیم، می بینیم وجه تبلیغاتی در کارهای شان نیست و به راحتی وقایع جنگ را اسبب شناسی کرده است درصورتی که خیلی های می خواهند در آثار دفاع مقدس فقط جلوه مثبتی نشان دهند. این چنین فردی می شود دبیر جایزه و وقتی سراغ داوران می رویم می بینیم فردی مانند آقای جواد کلاته در میان داوران است که یکی از آخرین آثارش «عملیات عطش» به دوره آخر جنگ و به ماجرای شهادت تمام افراد یک گردان می پردازد و در این کتاب خیلی از مسائل برای ثبت در تاریخ، عریان بیان می شود. شما انتخاب موضوع این داور را ببینید، شاید هرکسی چنین موضوعی را انتخاب نکند. یکی دیگر از داوران آقای جواد کامور بخشایش است که کتابی دارد به نام «تلخی رهایی» که در این کتاب سراغ یک بچه بسیجی رفته است و پدرش پاسدار است و در پایان بیین به جبهه می رود او سیر می شود و چندما مانده به آزادی به عضویت سازمان درمی آید و در عملیات مرصاد شرکت می کند و بالاخر بعد از وقایعی به ایران برمی گردد. این ترازوی نشان می دهد این داور شجاعت رفتن سراغ سوزه های خاص را دارد، بنابراین اگر این داوران در جایزه نبودند، این اثر اصلا دیده نمی شد یا دچار سیاسی کاری می شد. چون در کتاب من درباره خیلی از شخصیت های معترمی که الان هستند در آن دوران در پرونده سازمان دخیل بوده اند، خیلی راحت صحبت کرده ام. داوران دیده اند من برای طرح این مسائل انگیزه تاریخی داشتم، نه انگیزه سیاسی و مستند هم کار کرده ام؛ اما همین نگاه متأسفانه در سال های قبل وجود نداشته است.

می کنیم بچات را اعدام نمی کنیم اما وقتی بچه شان را لو بدهند، همان بچه اعدام شود. کتاب پر از این داستان های خرده ریز است.

**۱۳۶۷** الان مشغول کار بروی چه کتابی هستید؟

کتاب دوم من به نام «نبرد هژمونی ها، چرا برادر کشی؟» سال ها است آماده شده و انتشارات ایران قول داده آن را تا آخر سال چاپ کند. موضوع کتاب هم موضوع حساسی است. کتاب به این پرشش می پردازد که چرا سازمان بعد از وقایع انقلاب، وارد فاز نظامی و مسلحانه شد و در فاصله سال های ۵۷ و ۶۰ چه اتفاقاتی روی داد که فصولی از خود آغاز شد. روایت خیلی حساسی است و نزدیک به هزار صفحه شده است. من معمولا سراغ سوزه هایی می روم که دارای ریسک است و نه سوزه هایی که خیلی ها دنبالش می روند. خیلی ها دوست دارند دنبال سوزه های بی دردسری بروند که از این سوزه ها استقبال هم می شود و نویسندگانش مورد تقدیر قرار می گیرند. همین که کتاب نویسنده ای از چنین دیدگاهی، در جایزه جلال تقدیر می شود، موضوع مثبتی است. در جایزه امسال رتبه اول به کتابی با سوزه منفی داده شد که آدم اول آن، «آدم بده» است. این ریسک برای جایزه است اما به من و خیلی های دیگر که سراغ این گونه سوزه ها می روند، شجاعت می دهد.



**۱۳۶۷** ۱۳ فرورداد، ۱۳۵۲ مسئولیت عملیات ترور و جک ترنر، مستشاران نظامی آمریکا در تهران

**۱۳۵۴** مرد ۵۴، ۱۳۵۲ دستگیر به دست ساواک و آغاز همکاری گسترده با ساواک

**۱۳۵۴** ۱۰ دی ۱۳۵۴، محاکمه در دادگاه اعضای سازمان مجاهدین

**۱۳۵۴** ۱۱ بهمن ۱۳۵۴، اعدام به منزه مهره اشرف زاده کرمانی، رحیمی، خاموشی، پنهانی، صمیمی، پنهانی، لایق، نژاد، میری، جاوید و مسند، لایق.

**۱۳۵۲** ۱۳ فرورداد، ۱۳۵۲ مسئولیت عملیات ترور سرهنگ نوینس هاوکینز، مستشار آمریکایی

**۱۳۵۳** پیوستن به شاهه مارکسیستی سازمان به رهبری تقی شهرام

**۱۳۵۴** ۱۶ اردیبهشت، ۱۳۵۳ مسئولیت عملیات ترور مجید شریف واقفی و ارتقا به مرکزیت سازمان

**۱۳۵۴** ۱۶ اردیبهشت، ۱۳۵۴ ناگامی در ترور مرتضی سحدیه لایق

**۱۳۶۷** پذیرفته شدن در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف کنونی) و به دنبال آن عضویت در سازمان مجاهدین خلق ایران

**۱۳۵۰** آغاز زندگی مخفیانه به دنبال ضربه ساواک به سازمان

**۱۳۵۱** مفارقت در جعبه گذاری دفتر مجله خیابانی «دین مکه»، ۱۲ اردیبهشت

**۱۳۵۱** مجروح شدن در جریان عملیات ناگام ترور شهرام جعفری (بی منغ)

۱۲۹ اسفند ۱۳۶۸ تولد در مشهد

سازمان زندگی و وحید افراخته